

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

آیا تجرّی از مسائل علم اصول است؟

بعد از بیان مقدمه بحث تجرّی و این که بحث از تجرّی اختصاص به مباحث قطع ندارد و در موارد امارات و اصول عملیه، باب علم اجمالی و باب شبهات بدویه قبل الفحص نیز بحث تجرّی جریان دارد، مطلبی که شروع می‌کنیم این است که در بحث تجرّی از دو جهت مهم بحث می‌کنند؛ یکی خود عنوان تجرّی و دوم نسبت به فعلی که به وسیله آن تجرّی واقع می‌شود و فعل متجّرّی به نام دارد. تجرّی که عبارت از مخالفت اعتقادیه است، آیا خود این نیت نفسانیه و این اعتقاد و بنای بر مخالفت با مولا، همان حکمی که بر معصیت مترتب است - یعنی عقاب - بر این نیز بار می‌شود یا خیر؟ نسبت به فعل متجّرّی به نیز از دو جهت مهم بحث می‌شود؛ یکی این که آیا فعل متجّرّی به قبیح أم لا؟ و دوم این که آیا فعل متجّرّی به حرام یا لیس بحرام؟

این عناوین کلی است که در باب تجرّی مورد بحث است. اما مطلب دیگری که در اینجا باید تذکر داده شود، این است که بحث تجرّی هم می‌تواند بحث اصولی باشد و هم می‌تواند بحث کلامی باشد، و هم می‌تواند بحث فقهی و از مسائل فقهی باشد، اگر بحث کنیم که آیا تجرّی حرام است یا نه؟ آیا عزم بر مخالفت با مولا متعلّق حرمت است یا نه؟ یا آن که آیا فعل خارجی متجّرّی به حرام است یا نه؟ این می‌شود از مسائل فقهیه که از حکمی جزئی در مورد خاصی بحث کنیم؛ اما اگر بحث را روی مسأله استحقاق عقاب ببریم و بگوییم آیا متجّرّی استحقاق عقاب دارد یا ندارد؟ عقاب چون مربوط به فعل باری تعالی است، داخل در مباحث علم کلام می‌شود که آیا خداوند تبارک و تعالی می‌تواند متجّرّی را عقاب کند یا خیر؟ اما ببینیم که به چه بیانی این بحث از مسائل علم اصول می‌شود؟ مجموعاً دو بیان در کلمات بزرگان وجود دارد که طبق این دو بیان، بحث تجرّی از مباحث اصولیه می‌شود.

بیان اول در اینکه تجرّی از مباحث اصولیه است

بیان اول این است که آیا خطابات شرعیه، شامل متجّرّی هم می‌شود یا خیر؟ هنگامی که گفته می‌شود «لا تشرب الخمر» در شریعت وارد شده است، آیا در «لا تشرب الخمر»، همان‌طور که اگر کسی مرتکب خمر واقعی شود، مشمول این کلام است، اگر به اعتقاد آن که این مایع خمر است، آن را شرب کند و در واقع نیز خمر نباشد، آیا اطلاق «لا تشرب الخمر» او را نیز شامل می‌شود یا نه؟ در این صورت، این بحث می‌شود از مسائل اصولیه؛ ما عنوان می‌کنیم که آیا اطلاق خطابات شرعیه شامل متجّرّی هم می‌شود یا خیر؟

اولاً بحث در اطلاق دلیل خاص نیست و اگر هم مثال را عمدتاً روی «لا تشرب الخمر» مطرح می‌کنیم، خصوصیتی ندارد؛ بلکه بحث یک عنوان عام و کلی دارد. اصل این بیان در کلمات مرحوم نائینی **قدس سره** آمده است و ایشان می‌فرماید: ما اگر بحث را بدین صورت مطرح کنیم که آیا خطابات شرعی چنین اطلاقی دارند یا نه؟ بحث تجرّی از مسائل علم اصول واقع می‌شود. بعد از مرحوم نائینی، عده‌ای از بزرگان از جمله امام **رضوان الله تعالی علیه** اشکال کرده‌اند که این بحث یک بحث اصولی نیست و از مسائل فقهیه است؛ فرموده‌اند اگر بخواهیم بگوییم که این بحث از مسائل اصول است، لازمه‌اش این است که تمام اطلاقاتی که در شریعت و فقه وجود دارد، داخل در علم اصول باشد.

اما نکته مهم این است که خیر، در اینجا اگر ما در یک دلیل خاصی بحث کنیم، نمی‌شود که از مسائل علم اصول باشد؛ اگر در یک خطاب خاص و معینی بحث کنیم، مسأله جزئی می‌شود و دیگر از مسائل علم اصول نیست؛ اما با دقت معلوم می‌شود که مرحوم نائینی بحث را روی یک خطاب خاص و اطلاق دلیل خاص نیاورده است؛ بلکه بحث این است که تمام خطابات که در باب مثلاً محرمات واقع شده، آیا شامل متجرّی هم می‌شود یا نه؟ بنابراین، اشکال امام وارد نیست؛ علاوه آن که موارد دیگری نظیر این را در علم اصول داریم؛ به عنوان مثال، در باب خطابات شفاهیه بحث می‌کنیم که آیا خطابات شفاهیه شامل غائبین و معدومین نیز می‌شود؟ همانطور که این مطلب یک بحث اصولی، اینجا هم که می‌گوییم آیا اطلاقات شامل متجرّی می‌شود یا خیر، بحث اصولی خواهد بود.

بیان دوم در اینکه تجرّی از مباحث اصولیه است

بیان دوم در مورد اصولی بودن مسأله این است که مسأله ارتباط پیدا می‌کند به این که آیا قطع از صفات مقیده عناوین است و به وسیله قطع، یک عنوان حسن یا قبح بر فعل عارض می‌شود یا نه؟ بدین معنا که اگر کسی قطع پیدا کرد، آیا این قطع سبب تغییر در آن فعل از حیث حسن و قبح می‌شود؟ البته فقط اجمال این بیان دوم را در اینجا عرض کردیم و تفصیل آن را **إن شاء الله** بعد از تحقیق و تکمیل بیان اول عرض خواهیم کرد. پس، در باب تجرّی بایستی بر روی چهار محور بحث کنیم؛

(1) آیا خطابات شرعیه اطلاقی دارند که شامل متجرّی نیز بشود یا خیر؟

(2) آیا قطع از اوصاف مغیّر عناوین است و سبب ایجاد حسن و یا قبح در متعلّق می‌شود؟ یعنی گفته شود هرچند که این مایع خمر نیست، اما چون قطع به خمریت آن حاصل شده است، قطع قاطع موجب قبیح بودن فعل می‌شود. آیا چنین خاصیت و وصفی بر قطع مترتب است یا نه؟

(3) آیا از نظر عقلی متجرّی استحقاق عقاب دارد؟

(4) محور چهارم این است که سراغ آیات و روایات و اجماعی که در مقام ادعا شده است، برویم؛ و ببینیم آیا بر طبق آن اخبار و روایات خود تجرّی حرام است یا نه؟ متجرّی به حرام است یا نه؟ مستفاد از روایات و ادله وارده چیست؟

آیا اطلاق خطابات شرعیه شامل متجرّی نیز می‌شود؟

محور اول: در این زمینه مرحوم محقق نائینی بیانی را فرموده‌اند که در کلمات بزرگان قبل از ایشان این بیان وجود ندارد تا این که مرحوم نائینی آن را نقل کرده باشند. ایشان بیانی را در مورد استحقاق عقاب شخص متجرّی و این که متجرّی عاصی است، دارند که ابتدا آن را پرورانده و سپس مورد مناقشه و اشکال قرار داده‌اند.

نقل این بیان در کتاب **فوائد الاصول** با آنچه که در کتاب **اجود التقريرات** آمده است، کمی اختلاف دارد؛ علاوه آن که بسیاری از بزرگان فرموده‌اند: بیان موجود در **فوائد الاصول** دارای تشویش و اضطراب است. پس اول لازم است که بیان ایشان در مورد این که چرا متجرّی عنوان عاصی را دارد و مستحق عقاب است؛ را ذکر کنیم و بعد جواب و اشکال ایشان را بر این بیان مطرح نماییم؛ و در آخر ببینیم که در مورد اصل بیان و جوابی که ایشان داده‌اند، چه باید گفت و چه مقدار آن صحیح است.

ایشان می‌فرمایند: اگر کسانی که قائل هستند متجرّی عقاب دارد، اطلاق در ادله و خطابات شرعی را ادعا کنند؛ مثلاً «**لا تشرب الخمر**» اطلاق دارد، هم شامل کسی است که خمر واقعی را شرب می‌کند و هم شامل کسی است که قطع به خمریت مایعی که در واقع خمر نیست، دارد. اگر بتوانند چنین اطلاقی را ادعا و اثبات کنند، نتیجه‌اش این می‌شود که هم شخصی که خمر واقعی را می‌خورد، معصیت کرده است؛ و هم شخصی که مایع مقطوع الخمریه را می‌خورد، هرچند که در واقع خمر نباشد، معصیت کرده است.

بنابراین، **المتجرّی من مصادیق العاصی** نه این که گفته شود شخص متجرّی عاصی نیست و بلکه در حکم عاصی است؛ زیرا، برخی بر این عقیده‌اند که متجرّی عاصی نبوده و در حکم عاصی است. اما این که چگونه می‌توانند اثبات کنند که «**لا تشرب الخمر**» اطلاق دارد؛ ظاهر عبارت این است که حرمت به شرب خمر تعلق پیدا کرده است که ظهور در خمر واقعی خارجی دارد؛ اگر عبارت «**لا تشرب الخمر**» به مردم معمولی نیز عرضه شود، ذهنشان بلا فاصله متوجه خمر واقعی می‌شود؛ یعنی آن چیزی که خداوند می‌خواهد حرام کند، خمر واقعی و خمر خارجی است. اما این عده می‌گویند: گرچه ظاهر دلیل چنین چیزی را می‌گوید که تکلیف به خمر خارجی و وجود واقعی خمر تعلق پیدا کرده است، لیکن یک قرینه عقلیه داریم که باید دست از این ظاهر برداریم. ایشان برای بیان قرینه عقلیه، سه مقدمه ذکر کرده‌اند؛ مقدمه اول این است که تردیدی نداریم که تکلیف باید به مقدور تعلق پیدا کند؛ متعلّق تکلیف باید مقدور باشد.

مقدمه دوم این است که خمر به وجود خارجی‌اش نمی‌تواند محرّک و موجب انبعاث یا انزجار شود. تا زمانی که اراده به فعل تعلق پیدا نکند، خود وجود واقعی من حیث هو هو، نمی‌تواند موجب انزجار مکلف شود. به عبارت دیگر، تعبیری که وجود دارد این است که مولا که تکلیف می‌کند، قصدش از این تکلیف چیست؟ مولا با این تکلیف می‌خواهد مکلف را از ارتکاب عمل باز دارد؛ در محرّمات می‌خواهد موجب انزجار مکلف شود، و در واجبات موجب انبعاث شود؛ این انزجار و انبعاث فرع اراده است و اگر کسی اراده نداشته باشد، نمی‌تواند هیچ فعلی را انجام دهد.

اگر کسی به طور کل غافل از این است که خمری در جلوی او وجود دارد، اصلاً توجه به این معنا ندارد و آگاه نیست که این مایع خمر است و هیچ تصمیمی هم ندارد، اینجا تکلیف چه معنا دارد؟ درست است که تکلیف به حسب ظاهر به وجود واقعی خمر تعلق پیدا کرده است، اما ما باید این را بگوییم که تکلیف در واقع به اراده تعلق پیدا کرده است؛ «**لا تشرب الخمر**» یعنی «**لا تختر شرب الخمر**». به عبارت دیگر، شأن تکلیف، که تکلیف یک اراده تشریعی است، این است که شارع می‌خواهد با این تکلیف، اراده تکوینی مکلف را محقق کند که فعل و یا ترک فعل را اراده کند. در باب واجبات هم همینطور است؛ هنگامی که مولا می‌گوید «**صلّ**»، قصدش این است که عبد فعل صلاة را اراده کند؛ و صلاة بوجودها خارجی نمی‌تواند محرّک اراده باشد. پس، نتیجه مقدمه دوم این شد که تکلیف تعلق پیدا نمی‌کند مگر به اراده مکلف؛ «**لا تشرب الخمر**» با بیانی که عرض کردیم، یعنی «**لا تختر شرب الخمر**»، شرب خمر را اختیار نکن.

در مقدمه سوم می‌گویند اراده منوط به علم است؛ یعنی شما در موردی که علم دارید «**هذا خمر**»، یا فعل را اراده می‌کنید و یا ترک آن را اراده می‌کنید؛ اما در مواردی که علم وجود ندارد، اصلاً اراده معنا ندارد. به عبارت دیگر، اینها می‌گویند ما اینجا یک علم داریم نسبت به خود خمر که طریقیّت دارد و موضوعیتی ندارد؛ اما همان علم نسبت به اراده، موضوعیت دارد؛ تا علم نباشد، اراده محقق نیست. اینها نمی‌خواهند بگویند که «**لا تشرب الخمر**» یعنی شارع آن چیزی را که حرام کرده، مقطوع

الخمريه است؛ بلکه اينان معتقدند حرمت خمر به حسب ظاهر به همان خمر واقعی تعلق پیدا کرده است، اما چون تکلیف باید به اراده تعلق پیدا کند، و اراده نیز جز در فرض علم ممکن نیست (اراده عنوان موضوعیت دارد)، بنابراین، تا اراده نباشد حرمت نیز محقق نمی‌شود.

بنابراین، در مقدمه اول گفته شد تکلیف باید به مقدور تعلق پیدا کند؛ خمر واقعی من حیث هو خمر، محرک نیست و لیس بمقدور؛ در مقدمه دوم اثبات کردند که تکلیف به اراده تعلق دارد؛ و در مقدمه سوم عرض شد که اراده محقق نیست مگر در فرض علم. اینها را که روی هم بگذاریم، نتیجه می‌گیریم که «لا تشرب الخمر» به این جمله بر می‌گردد که «لاتختر ما احرز انه خمر»؛ اولاً اختیار را آوردیم، و ثانیاً احرز را آوردیم که همان علم است و نسبت به اراده موضوعیت دارد. نتیجه این می‌شود که «لا تشرب الخمر» به معنای این است که «لاتختر ما احرز انه خمر»، هم شامل موردی است که احرز می‌شود خمر، خمر واقعی است، و هم موردی که احرز می‌شود ولی خمر، خمر واقعی نیست را شامل می‌شود.

مرحوم محقق نائینی همچنین تصریح می‌کنند که مطابقت قطع با واقع و عدم مطابقت قطع با واقع، یک امر اختیاری نیست. سؤال این است که چرا این مطلب را می‌گویند؟ این مطلب را برای آن می‌گویند که اگر کسی بگوید قبول داریم که «لا تشرب الخمر» یعنی «لاتختر شرب ما احرز انه خمر»، اما به این عبارت قید «صادف الواقع» را نیز اضافه می‌کنیم؛ یعنی «لاتختر شرب ما احرز انه خمر و صادف الواقع»؛ در جواب او گفته می‌شود که نمی‌توانیم قید «صادف الواقع» را اضافه کنیم؛ برای این که مصادفت و عدم مصادفت یک امر اختیاری نیست و در نتیجه نمی‌تواند در متعلق تکلیف قرار گیرد. پس، باید چیزی را متعلق تکلیف قرار دهیم که قدر جامع بین صورت مصادفت و عدم مصادفت با واقع باشد؛ و آن «اختیار» است. مرحوم نائینی یک بالجمله‌ای نیز در اینجا دارند.

تا اینجا مسأله روشن شد که احرز لازم است؛ چون اراده بدون علم امکان ندارد؛ در موردی که جاهل به وجود چاه آب در کنار خود هستید، اگر تشنه هم باشید، چه بسا از تشنگی بمیرید؛ چرا که خوردن آب را اراده نمی‌کنید و این اراده تا زمانی که ندانید در کنار تان آب است، صورت نمی‌گیرد. حال، بحث این است که وقتی می‌گوئید علم برای خمر طریقت دراد و برای اراده موضوعیت؛ نسبت به اراده دو احتمال وجود دارد: یک احتمال این است که بگوییم علم به نحو موضوعی و علی وجه الصفیة است؛ - (در کفایه خوانده‌اید که قطع موضوعی بر دو نوع است: قطع موضوعی صفتی و قطع موضوعی طریقی) - لازمه این بیان آن است که در اینجا اگر بخواهند اثبات کنند که متجری داخل در این اطلاعات است و خطابات شامل آن می‌شود، - از بیان مرحوم نائینی استفاده می‌شود - باید بگویند علم که در اینجا اخذ می‌شود، علی وجه الصفیة است (علم موضوعی صفتی)؛ یعنی شارع این علم را بما انه صفة نفسانیة معتبر می‌داند.

اگر گفتیم «لا تشرب الخمر» یعنی «لاتختر شرب ما احرز انه خمر» و اگر بخواهیم بگویم شامل متجری می‌شود، باید «ما احرز» - علم و قطع - به نحو قطع موضوعی صفتی در اینجا وجود دارد؛ و گر نه اگر گفته شود که این علم و احرز در موضوع اراده به نحو طریقی و کاشفیت است، لازمه‌اش این است که خود اراده دخالتی ندارد و آنچه که دخالت دارد، مراد است که همان فعل خارجی است؛ و در نتیجه این افراد به مدعای خودشان نمی‌رسند. پس، باید این نکته نیز اضافه شود که علم را که به نحو موضوعی در اراده دخیل می‌دانند، به صورت موضوعی صفتی است. این خلاصه بیان مرحوم نائینی در جلد سوم فوائد الاصول؛ إن شاء الله فردا اشکالات ایشان را بر این بیان عرض می‌کنیم.